

# فراالوی

فریدون جنیدی

(نشریهٔ جام، دوره جدید، شماره سوم، شهریور ۱۳۵۷)

در دیوان رودکی شعری دیدم که در آن از شهید بلخی و شاعری دیگر بنام فرالاوی یاد کرده بود:

شاعر شهید و شهره فرالاوی                      وین دیگران بجمله همه راوی

و این را از شگفتی‌های رنگ آمیزی روزگار دریافتم. زیرا شهید بلخی شاعر عصر رودکی را همگان می‌شناسند و سوگنامه‌ای که رودکی در مرگ او سروده در دست است که:

کاروان شهید رفت از پیش                      وان ما رفته گیر و می اندیش

از شمار دو چشم، یکن کم                      وز شمار خرد هزاران بیش

اما از فرالاوی که به اعتقاد رودکی شهره بوده است نامی در دفتر ایام روزگار نمانده؟! از آنجا که برخی از سروده‌های رودکی تنها در فرهنگ‌ها باقی مانده است و اگر فرهنگ نویسان آن زمان نمی‌بودند، اکنون از رودکی نیز بجز چند غزل و قصیده در دست نمی‌بود، به همین امید به فرهنگ‌ها مراجعه کردم و نخستین شعری را که از فرالاوی بیافتم بر من در حسرت و اندوه گشود زیرا که در این بیت یک واژه بسیار زیبای فارسی در یک سخن لطیف و شاعرانه نهفته دیدم:

آب گلفه‌شنگ گشته از فسردن؛ ای شگفت

همچنان چون شیشه سیمین، نگون آویخته

و گلفه‌شنگ، نام ایرانی استالاکمیت است و اگر چه از آن با نام «سنبل» هم یاد کرده اند اما معلوم است که سنبل نامی است تشبیهی. جستجو را ادامه دادم و در نگرش به لغت نامه دهخدا، بر خوردم باینکه، آن روانشاد نیز بهمین ترتیب فرالاوی را شناخته است و باین شرح او را معرفی کرده است:

ابوعبدالله فرالاوی، محمد بن موسی از اجله شعرای دوره سامانیان معاصر شهید و رودکی.

او عمری طویل یافته و وی را جز دیوان غزل و قصیده، مثنوی به بحر حقیف بوده و با علو مقام ادبی، ثروت و بضاعتی چنانکه باید نداشته است. رودکی درباره او ظاهراً در مقام مدح می گوید:

شاعر شهید و شهره فرالاوی                      وین دیگران بجمله همه راوی

از اشعار او جز چند بیت زیر، که در لغت نامه‌ها مثال آمده چیزی در دست نیست:

۱- افسردن و فسردن به معنی یخ بستن است:

چنان شد که بفسرد هامون و زاغ                      به سر بر نیارست پرید، زاغ

کلیه اطلاعاتی که دهخدا بدست می‌دهد از اشعار او پیداست اما نمی‌توان در مورد سهم آنها قضاوت قطعی کرد. زیرا مثلاً این بیت نشان می‌دهد که موی او شاید سپید گشته.

چون مورد سبز بود، گهی موی من همه

دردا که بر نشست، بر آن مورد سبز، یشم

یشم می‌تواند خاکستری هم بوده باشد و این شعر در تمام دیوانها در اشعار شاعران نظیر دارد و فی‌المثل در پنجاه سالگی هم موی انسان ممکن است سپید گردد.

در شعر دیگری که بعنوان مثل برای «پالاد=اسب، اسب یدک» آمده می‌گوید:

هر گونه بهره برداری از این متن با یاد از نام این پایگاه و نویسنده امکان پذیر می‌باشد.

من رهی، پیرم و سست پای شدم      تنـوان رفت، راه، بی پـالاد  
که اگر این بیت در وجه حال خودش بوده باشد، تقاضای اسبی از کسی کرده است.  
در یک بیت دیگر نیز که مثال برای کرنجو بمعنی «کابوس و بختک» آمده، چنین یادآور می شود که:  
زناگه بار پیری بر من افتاد      چو بر خفته فتد ناگه کرنجو  
از اشعار عاشقانه‌ای که از وی باقیمانده است پیدا است که هنگام سخن از عشق به وجد می آمده و سرودهایش در این حالت  
مانند امواج آهنگ موسیقی در بیانی سبک و دلپذیر می افتد:

ز چشم مست تو، عالم خراب است      به بند زلف تو دلها گرفتار  
در وزن دیگری که بقول استاد همایی، از آوازهایی است که برای آهنگ موسیقی ساخته شده می گوید:  
نه همچون رخ خوبت، گل بهار      نه چون تو به نکوئی بت بهار  
در بیتی دیگر، از کمی سال خود سخن می گوید و چنین می نماید که اگر این شعر زبان حال کسی دیگر نباشد، او در جوانی  
نیز شاعر بوده است.  
نو عاشقم و از همه خوبان زمانه  
دخشم به تو است، ار جوکم خوب بود فال  
دخش بمعنی دشت، یا دست لاف (نخستین پولی که در برابر فروش جنس از مشتری دریافت می کرده‌اند). آمده و معنی کلی  
مصرع دوم چنین است که عشق را با دشت تو شروع می کنم. اگر باندازه یک جو فالم نیکو باشد.  
بیتی دیگر نیز در همین معنی از او باقیمانده است که مصرع اول آن در لغت فرس دگرگون شده.  
من عاملم و تو معاملی      این کار مرا با تو بود دخش  
که کمی تامل معلوم می دارد. مصرع اول باید بدینصورت بوده باشد که:  
من عاملم و معاملی تو  
و در همین احوال است که:

ای من، رهی دست و خط و کلکت  
از پوست رهی سلم کن که شاید  
و سلم پوست دباغی کرده است که کودکان بر آن خط می نوشتند و باز  
دلا کشیدن باید عتاب و و ناز بتان  
رطب نباشد بی خار و کنز بی بارا  
و کنز بگفته اسدی توسی بن خوشه رطب باشد و در این بیت که برای تابوک = غرفه بالای خانه آورده است.  
هوشم ز ذوق لطف سخنهای جانفراش

از حجره دلم سوی تابوک گوش شد  
نشان می دهد که اشارات دلپسند و حاکی از خرم دلی داشته است و بیتی که برای «شنگینه = چوبی که با آن چهار پایان را  
رانند» سروده است معلوم می دارد که همراه با این خرم دلی، جوانی و دست بالائی داشته است.  
اگر با من دگر کاوی خوری ناگه      بسر بر تیغ و بر پهلوی شنگینه  
و نیز بیتی که برای آغالش (بمعنی تند کردن کسی بر کسی) بر جای مانده حکایت از همین می کند.

من از آغَالِشْت نترسم هیچ و بر بمن شیر را بر آغالی  
و اگر چه نقش بازی های روزگار همواره او را در این غرور باقی نمی گذارد که او را ناچار می کند از منده = کوزه شکسته  
آب بنوشد.

روا نبود که با این فضل و دانش بود شُرریم همی، دائم زنده  
از چند بیت دیگر او پیداست که وی مدح هم میگفته اما معلوم نیست که کرا مدح می کرده است.  
در مثال "فغند = جست و خیز" معلوم می گردد که اسب کسی را تعریف کرده است و این هم در دیوانهای بعدی بسایر  
شاهد و مثال داشته که اسب امیر و وزیر را به گردون رسانند.

هم "آهو فغند" است و هم تیز تک هم آزاده خویست و هم گام زن  
و این شعر، برای " فروار = خانه تابستانی " آمده است که در پائیز سروده شد.  
آن کن که بدین وقت همی کردی هر سال خز پوش و بکاشانه شو از صُفه و فروار  
و این سومین بیت هم نشانه مدح است که:

فزون زانکه بخشی بزایر، توزر نه ساده نه رسته بر آید زکان  
این بیت هم ذیل "پرما یون" آمده است بمعنی گاوی که فریدون را شیر داد و با نامهای برمایون و پر مایه نیز آمده و در  
شاهنامه نیز بگونه پر مایه از آن یاد می شود، گر چه در مدح کسی، امیری وزیری است اما تأثر او را از داستانهای شاهان  
ایران و حماسه های کهن نشان می دهد.

ماده گاو ان گلهات هر یک شاه پرور بود، چو پرما یون  
و این بیت زیبا هم نبرد «اینتره» خدای رعد و برق آریائی را با ابرهای گاو دزد مجسم می سازد، یا بر عکس در اشاره به ترک  
آشفته، حمله «اندر دیو» دشمن «تیشتر» فرشته باران دین مزدیسنان را یاد آور می شود.

میخ چون ترکی آشفته که تسیراندازد برق، تیر است مر او را، مگر و رخش، کمان  
که در این بیت هم از "رخش = سرخی و سفیدی بهم آمیخته" به رنگین کمان اشاره کرده است.  
دو بیت هم در پند از او باقیمانده یکی برای لاد = دیوار و بنلاد = پی دیوار  
لاد را بر بُنای محکم نه که نگهدار لاد، بنلاد است

که در این بیت باید "بنا" را در مصرع اول خواند و تغییر بنلاد هم به بنیاد در دگرگونی خود قابل مطالعه است.  
بیت دوم که برای "رشت" بمعنی کهنگی و پوسیدگی و نیز چیزی که بر اثر پوسیدگی و سستی از هم فرو ریزد، آمده است.  
چو نباشد بُنای خانه درست بی گمانم که زیر رشت آید

و نیز در شعر او زیبایی های اندیشه خراسانیان در برخورد با جلوه های طبیعت، اشاره ای باقیمانده است که:  
صحرای سنگ روی و گُه سنگلاخ را از سم آهوان و گوزنان شیار کرد  
این نامه به پایان نزدیک میشود و زیبا است که با صدای سخن عشق پایان پذیرد. بویژه، در آمد و شدی رندانه که شبانگهان  
چون گذر «شب یازه = خفاش» صورت می گیرد.

توشب آئی، نهان بوی همه روز همچنانی یقین که شب یازه  
اما جوانان نمی دانند که عهد معشوق و خنده گل را وفائی نیست و فرالای در این سر و سرها روزی بدانجا می رسد که  
بگوید

از گریه و آه آتشی‌شیم  
گاهی پره است و گاه پایه<sup>۱</sup>  
همین مفهوم را رودکی نیز آورده است. اما از مقایسه این دو بیت روشن می‌شود که فرالای روان‌تر و زیباتر سروده است.  
و اما شعر رودکی که واژه «بختو» یعنی رعد را در خود دارد.  
عاجز شود از اشگ و غریو من  
هر ابر بهارگاه ، با بختو

#### پی‌نوشت :

۱- روانشاد دهخدا در معنی مصرع دوم این بیت ، با شکال برخوردارده است و پره را . در پانویس «شاید پژه» آورده است.  
ویژه = پده = پوده که تلفظ پهلوی آن پوتک PUTAK است. بمعنی چوبی است پوسیده که با آن آتش می‌گیرانند. اما معلوم است که تشبیه آه یا گریه به چوب پوده صحیح نیست و همان پره صحیح است که امواج روی آب معنی می‌دهد و معنی پایه نیز بر وی روشن نشده . پایه بزبان خراسان بمعنی رعد است و مقصود از پره اشاره به گریه و از پایه اشاره به آه همچون رعد است.